

## در باب حکمت زندگی

«فقط آنگاه که به حال خود رها شده ایم می توانیم نیکبختی خویش را بیابیم یا بسازیم».

الیور گلد اسمیت

روزگاری که دانشجوی فلسفه بودم، به میزانی که درباره آرتور شوپنهاور در کلاس ها بحث می شد و یا در کتاب های تاریخ فلسفه ذکرش می رفت، ذهنم معطوف به او بود. آشنایی جدی و و درگیری وجودی و معرفتی من با این فیلسوف بزرگ قرن نوزدهمی، از وقتی آغاز شد که «درمان شوپنهاور»، اثر درخشان اروین یالوم را با لذت تمام دوبار خواندم و مدتی در حال و هوای آن دم زدم و زیستم. پس از آن، هر از گاهی، یکی از آثار شوپنهاور را در مطالعه می گیرم.

چند هفته ای است در کنار کارهای موظفی و درس و مشق، مشغول خواندن و تأمل کردن و مباحثه با دوست عزیز و همدلی درباره بخش های مختلف «در باب حکمت زندگی»، اثر ماندگار آرتور شوپنهاور، با ترجمه روان محمد مبشری هستم؛ کند و کاوی آموزنده و روح نواز. این کتاب را باید چندبار خواند و مکرراً در مضامین آن تأمل کرد؛ از آن دست کتاب هایی است که با یک بار خواندن، حقیقت ادا نمیشود؛ نظیر «برادران کارامازوف»، «جنایت و مکافات»، «رساله منطقی فلسفی»، «مثنوی معنوی»،

«تمهیدات»، «هبوط در کویر»، «هشت کتاب»....

این اثر که در دهه آخر عمر شوپنهاور منتشر شد و نویسنده بزرگی چون تولستوی را شیفته خود کرده بود، از جنس حکمت عملی و چگونگی احراز سعادت و پیشه کردن زندگی سعادت مند در روزگار کنونی است: «فراغت، شکوفه، یا بهتر بگوییم، ثمره زندگی هر انسان است، زیرا تنها فراغت، امکان تملک آدمی را بر نفس خویش به وجود می آورد، از این رو کسانی را باید خوشبخت دانست که مالک چیزی واقعی در درون خود هستند... بهترین و بزرگترین منبعی که هر کس می تواند به آن دست یابد، خود اوست. به هر اندازه که چنین باشد و هر قدر که آدمی سرچشمه لذت ها را در خود بیابد، همانقدر سعادت مندتر است».

به روایت شوپنهاور، سرچشمه لذت ها را در درون خویش جستن و مالک چیزی در ضمیر خود بودن قوام بخش زندگی سعادت مند است. کسی که در پی بدست آوردن تأیید و تمجید دیگران است و با تصویر دیگران از خود زندگی می کند و تمام اوقاتش در جمع می گذرد و انسی با خلوت گزینی و تنهایی ندارد، در واقع در درون خود چیزی دلپذیر و دوست داشتنی و چشم نواز نمی بیند و نمی یابد و از بسر بردن با خویش ناخرسند است؛ چرا که مالک و صاحب چیزی در درون خود نیست، از این رو دائماً از مواجه شدن عریان و بی واسطه و صمیمی با خود به بهانه های گوناگون می گریزد.

نحوه سپری کردن اوقات فراغت، ملاک و محک خوبی برای شناخت خویش است؛ کسی که سرچشمه لذت های غیر عاریتی و اصیل را در درون خود می جوید و می بیند، نه تنها از بسر بردن با خود و اوقاتی را در خلوت سپری کردن، ملول نمی شود که از آن پر و لبریز و سرخوش می گردد و آرامش و شکوفایی درونی ژرفی را می چشد و زیر لب با خود زمزمه می کند:

«حیات نشئه تنهایی است»، «آدم اینجا تنهاست / و در این تنهایی سایه نارونی تا ابدیت جاریست» و «بیا تا برایت بگویم چه اندازه تنهایی من بزرگ است»....

و:

«تماشا مرو! نک تماشا توی	جهان و نهان و هویدا تویی
چه اینجا روی و چه آنجا روی	که مقصود از اینجا و آنجا تویی
تو درمان غمها ز بیرون مجو	که پازهر و درمان غمها تویی»